

مثنوی سرایی در زبان فارسی تا پایان قرن پنجم هجری

برطبق مدارک موجود، نخستین شعر فارسی تاریخ‌دار و موزون به وزن عروضی در قالب قصیده و به تقلید از شعر عربی سروده شد. این شعر همان قصیده معروف محمد بن وصیف سیستانی است در مدح یعقوب لیث به مطلع:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای وسگک بند و غلام

صاحب تاریخ سیستان در باب علت سروده شدن این قصیده گوید:

«... پس از فتح هرات به دست یعقوب شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر والبلد بملك یعقوب ذی الافعال والعدد

چون این شعر برخواندند او عالم نبود دریافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ پس محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود...» (تاریخ سیستان: ۲۰۹-۲۱۰).

صرف نظر از اینکه در حقیقت شعر محمد وصیف نخستین شعر فارسی باشد یا نه، یک نکته ازین گفته مسلم می‌شود و آن اینست که در نخستین سالهای ظهور و رواج شعر پارسی، شاعران به شعر عربی و تقلید از آن نظر داشتند؛ زیرا در آن دوران نزدیک به سه

قرن (یا بیشتر) از روزگار رواج شعر عربی می گذشت و مدتها بود که در آن زبان سرودن قصیده‌های مدیج و هجو و دیگر مضامین رونق یافته و بر اثر توسعه و پیشرفت اسلام بر سر زبانهای مردم، فاضل و ادیب افتاده بود و می توانست سرمشق خوبی برای کسانی که اراده شاعری به زبان دری داشتند باشد.

اما از سوی دیگر طبیعی است که هر زبان مقتضیاتی خاص خود دارد؛ و همه نگونه که هر ملت دارای آداب و رسوم و سنن و آرمانها و خواستههای خاص خویش است، هر زبان نیز گرایشها و مقتضیات و به طور خلاصه روحی خاص خود دارد؛ مخصوصاً اگر آن زبان سابقه‌ی کهن و ادبیاتی وسیع نیز داشته باشد و مردمی هزاران سال به لهجه‌های گوناگون آن تکلم کرده و آثار گوناگون علمی و ادبی نیز پدید آورده باشند.

زبان فارسی، در برابر زبان عربی چنین وضعی داشتند؛ و گو اینکه امروز نمی دانیم زبان دری که مورد بحث ماست، در دوران قبل از اسلام چه وضعی داشته و تا چه حد در ادبیات آن عصر مؤثر بوده است، اما زبان پهلوی که زبان رایج دوران ساسانی و اشکانی بود، بازبان دری، قریباً انکارناپذیر داشت و چنان بود که هر متکلم به زبان دری، می توانست با اندکی تفکر و تأمل مفهوم مطلبی را که به زبان پهلوی بیان شده بود دریابد.

در هر حال، درستست که شعر فارسی به تقلید از شعر عربی سروده شد، اما پیدا بود که شاعران فارسی زبان، از همان آغاز کار به اقتضای روح زبان و ادبیات خویش می کوشند تا شعر فارسی را استقلال بخشند و آنرا از زیر نفوذ زبان عرب و تقلید صرف از آن بیرون آورند - و چنین نیز شد.

امید است که روزی فرصتی به دست آید و درین باب - در طلب کوششهایی که برای بیرون آمدن شعر فارسی از زیر نفوذ سرمشق خویش صورت گرفته است - بشرح و شرح سخن گفته آید. اما اکنون این مطلب را فقط به صورت مقدمه‌یی برای بحث اصلی خویش

عنوان کرده‌ایم و ازین جهت درین باره بیش ازین سخن گفتن را روی نیست .
یکی از کوششهایی که شاعران فارسی زبان برای منطبق ساختن شعر فارسی
باروخ زبان و ادبیات ایران، و بیان آرمانهای مشترک ایرانیان، کردند، سرودن مثنوی
است. چنانکه می‌دانیم در ادبیات وسیع پهلوی، داستانهای دینی و حماسی و تاریخی و
عشقی فراوان وجود داشت و مردم ایران، خاصه دهقانان اصیل ایرانی سخت بدانها
دل بسته بودند و این داستانها را سینه به سینه به‌خلاف خویش انتقال می‌دادند و مردم
ایران آنها را کابراً عن کابراً می‌گرفتند .

برای آنکه این داستانها حتی المقدور از دستبرد حوادث و تضاریف ایام بیشتر
برکنار بماند، بهتر بود که به‌توسط شاعران به‌نظم آید؛ چه درین صورت سپردن آنها
به حافظه آسانتر می‌شد، مضافاً بدانکه طبع مردم نیز به‌فرا گرفتن سخن منظوم
مایلتز بود .

چنانکه می‌دانیم، در زبان عربی اینگونه داستانها یا وجود نداشت و یا اگر
بود، تعداد آنها اندک و میزان دل‌بستگی مردم بدانها کمتر بود، و در هر حال قوم عرب
برای منظوم ساختن آنها هرگز رغبتی نشان نداده بود (و بعدها نیز نشان نداد) .

اما فارسی زبانان به‌محض آنکه توانستند شعر فارسی را بر پایه‌هایی نسبتاً
مستحکم متکی سازند، و فی‌الجمله قواعد و ضوابطی برای آن پدید آورند، بیدرنگ
ذهن شاعران و ممدوحان و تشویق‌کنندگان ایشان به‌منظوم ساختن آثار ادبی بازمانده
از دوران پیش از اسلام معطوف شد .

در دوره صفاری، هنگامی که شعر فارسی در شرف پدید آمدن بود، به مثنوی
و مثنوی‌سرایی بر نمی‌خوریم. علت این امر نیز واضح است: از یکطرف شاعران نوکار
هنوز از تقلید از شعر عربی و اقتفا به شاعران آن زبان فراغت نیافته و رموز این فن را
به‌درستی و روشنی نیاموخته بودند و بنابراین وضع و موقع برای بنیانگذاری بنای

رفیع شعر فارسی مقتضی نبود. از طرف دیگر نهال نورسته شعر فارسی بار سنگین منظومه‌های چندهنر آریتمی را بر نمی‌یافت.

اما در دوره سامانیان به محض آنکه شعر فارسی قوام و استحکامی یافت، هم امیران و وطنخواه سامانی به اقتضای علقه‌یی که به زبان و آداب و رسوم و سنن و میراث‌های معنوی نیاکان خویش داشتند، شاعران را به جای مدیحه سرایی به منظوم ساختن داستانهای باستانی و سخنان بزرگان ایران تشویق کردند و هم شاعران فارسی زبان به همان علل با کمال میل و به طیب خاطر بدین امر رضا دادند و شاید هنوز یک قرن از روزگار رواج و رونق شعر فارسی نگذشته بود که داستانهای دراز حماسی و عشقی و حکمی در قالب مثنوی به نظم آمد.

مثنوی سرایی یکی از مختصات شعر فارسی و مظهر تجلی استقلال شعر این زبان در برابر شعر عربی است؛ تا بدان حد که نه تنها در زبان عربی هرگز مثنویهای بزرگی مانند شاهنامه استاد طوس و مثنویهای پنجگانه نظامی و ویس و رامین و حدیقه و مثنوی شریف مولانا جلال‌الدین پدید نیامد، بلکه اصلاً طبع اعراب بدین نوع شعر که آنرا مزدوجه می‌نامیدند راغب نشد و تقریباً هیچ اثر قابل ملاحظه و مطالعه‌یی به صورت مثنوی در شعر عربی پدید نیامد.

اما بحث درباره مثنویهای زبان عربی خارج از موضوع گفتگوی ماست. مادرین بحث می‌خواهیم رونقی را که مثنوی سرایی در نخستین قرنهای رواج شعر پارسی یافته است روشن کنیم. البته این قبول عام یافتن مثنوی - چنانکه بدان اشارت رفت - معلول وجود آثار ادبی متعدد و گوناگونی بوده است که در زبان پهلوی وجود داشته و ایرانیان نسبت به بقا و رواج یافتن آن علاقمند بوده‌اند و شاید به همین علت است که یکی از قدیمترین آثار منظومی که در زبان فارسی از آن نام برده می‌شود شاهنامه مسعودی مروزی است.

بدبختانه بسیاری از مثنویهایی که تا پایان قرن پنجم هجری سروده شده است از میان رفته و از آن جز نام و نشان و احیاناً یکی دو بیت پراکنده برجای مانده است. ازین روی داوری در باب کم و کیف این آثار و تعیین درجه استادی و چیره دستی شاعر، و اقبال‌ی که مردم بدان کرده اند سخت دشوار است. اما از همین بینهای پراکنده کثرت تعداد مثنویها، و گوناگونی بحرهای این نوع شعر تا حدی روشن می‌شود.

نکته دیگر درین باب آنست که هرگز نمی‌توان ادعا کرد تعداد مثنویهای سروده شده درین مدت درست همانهاست که اثری از آنها برجای مانده است. ممکن است بسیاری مثنویهای دیگر نیز سروده شده باشد که نه تنها بیتی از آن باقی نمانده، بلکه نام آن نیز فراموش شده باشد؛ بنابراین شاید بتوان ادعا کرد تعداد مثنویهای سروده شده بیش از آن بوده است که امروز به نظر می‌آید.

البته عکس قضیه نیز صادق است. امروز ما بیتی به شکل مثنوی از شاعری می‌یابیم و آنرا بازمانده یک مثنوی می‌شماریم در صورتیکه ممکن است اصل آن اثر نیز بیش از یک حکایت کوتاه چند بیتی نبوده باشد. اما در هر حال اولاً امروز برای تحقیق درین باب راهی بجز گردآوری اینگونه آثار پراکنده وجود ندارد و ثانیاً بسیاری از مثنویهایی که نام برده می‌شود جزء آثاری است که اطلاعاتی از آنها در کتابهای سلف به دست داده شده است و می‌دانیم که هر یک از آنها منظومه‌یی مستقل و داستانی نسبتاً دراز بوده است.

نخستین کسی که به اهمیت مثنوی و مثنوی‌سرایی در شعر پارسی پی برد و سلسله مقالاتی درین باب در مجله مهر (سال پنجم) انتشار داد شادروان محمدعلی تربیت دانشمند و کتاب‌شناس معروف آذربایجانی است و اینک به منظور خفگی‌راری از آن مرحوم و شناختن فضل تقدم وی درین باب به بردن نام او مبادرت شد. اما تحقیق مرحوم تربیت مبنی بر استقصا نبود و مخصوصاً از بسیاری مثنویهای مر بوط به دورانهای متقدم (قرنهای سوم

و چهارم و پنجم) نام نبرده بود.

وضع مثنوی سرایی و تشویق مهدوحان و امیران و فرمانروایان از این کار، در دورانهای مختلف تاریخی متفاوت است. سامانیان از آن جهت که خود ایرانی بودند و نژاد خویش را به بهرام چوبینه می‌رسانیدند، شاعران را به سرودن مثنوی و منظوم ساختن داستانهای افتخارات گذشته ایران و ایرانیان ترغیب می‌کردند؛ اماغز نویمان بدین کار چندان رغبتی نشان نمی‌دادند و بیشتر خریدار حکامه‌ها و قصیده‌های ستایش و مدیح بودند و اگر از شعر فارسی و شاعران پارسی گوی حمایت می‌کردند بیشتر به منظور جاویدان ساختن نام خویش و رونق بخشیدن به دربار سلطنت و همچشمی بادربار باشکوه خلفای عباسی بود و چون خود را ایرانی نمی‌دانستند و به قول فردوسی در تبارشان بزرگی نبود طبعاً از زنده کردن مآثر و سنن و داستانهای باستانی ایران نیز افتخاری عاید ایشان نمی‌گردید؛ و شاید بتوان ریشه رفتار ناهنجار سلطان محمود را با فردوسی، در همین امر یافت چه فردوسی گرد مدیحه سرایی کمتر می‌گشت و تمام هم‌خویش را مصروف کار بزرگی می‌ساخت که زندگی و دارایی، و امکانات مادی و معنوی خویش را وقف آن ساخته بود.

این نکته را، مخصوصاً از آن جهت یاد آوری کردیم که ممکن است عده‌ی چنین گمان‌برند که محمود فردوسی را به نظم شاهنامه فرموده بود؛ در صورتی که چنین نیست و حکیم به نظم آوردن حماسه ملی را سالها پیش از قدرت یافتن و فرمانروا شدن محمود آغاز کرده بود و تنها خوشبختی سلطان محمود این بود که این کار بزرگ در روزگار سلطنت وی به پایان آمد و شاعر آنرا به نام وی کرد و در برابر این زنجی سی ساله با آن ناپاسی از جانب سلطان غزنوی مواجه شد.

در هر حال، اگر در صدد موشکافی و تحقیق در باب سیر مثنوی سرایی و تحول آن

باشیم، درین باب بسیار سخنها می توان گفت؛ اما منظور ما درین گفتار آنست که به اختصار تمام از مثنویهایی که در طی دو قرن ونیم - از روز آغاز شاعری به زبان دری تا پایان قرن پنجم هجری - سروده شده و تمام یا قسمتی از آن در دستست، یا فقط نام و نشان و بیت یا ابیاتی از آن به ما رسیده است سخن گوئیم و توسعه دامنه این نوع شعر را که خاص زبان فارسی است باز نماییم و اینک بدین کار می پردازیم:

۱- مثنویهایی که در دوره سامانیان سروده شده است

چنانکه گفته شد، در دوره صفاری به مثنوی و مثنوی سرایی بر نمی خوریم و علت این امر همانا نوکاری و ناآزمودگی شاعران پارسی زبان و سرگرم بودن آنان به بنیان گذاری شعر پارسی بوده است. نخستین و قدیمترین مثنوی که نامی از آن در تاریخ ادب ایران برجای مانده است شاهنامه مسعودی مروزی از شاعران اواخر قرن سوم هجری و معاصر رودکی است و پس از آن نام و نشان مثنویهای رودکی و معاصران وی در میان می آید. ازین روی باید آغاز مثنوی سرایی را از مختصات شعر پارسی در دوران سامانی دانست و در شعر استادان آن عهد به جستجوی آن پرداخت.

برای سهولت کار نام و نشان یا شواهد مثنویهای این روزگار را به ترتیب بحرهایی که در آن سروده شده است طبقه بندی کرده ایم و آنها را ذیلا به همین ترتیب یاد می کنیم و قبل از وارد شدن در بحث این نکته را می افزاییم که در شعر این روزگار بیت هایی یافت می شده است که دو مصراع آن بایکدیگر قافیه داشته اما در بحرهایی که معمولاً مخصوص سرودن مثنوی است سروده نشده است. ما رعایت احتیاط را از آوردن اینگونه بیتها در تقسیم بندی خویش خودداری کردیم؛ چه احتمال قوی تر این بوده است که اینگونه بیتها مطلع قصیده یا غزلی بوده باشد.

الف - مثنویهایی که در بحر متقارب مثنوی محذوف (یا مقصور) سروده شده است:

۱- آفرین نامه از ابوشکور بلخی :

این مثنوی بسیار معروف است و نام آن در کتابهای ادب و تذکره‌ها آمده است. آنچه در باب آن می‌دانیم اینست که شاعر نظم کردن آنرا در سال ۳۳۳ ه. ق. به پایان آورده است. استاد دهخدا حجم این مثنوی را دوثلث شاهنامه فردوسی حدس زده و ملاک این حدس را تعداد بیتهایی که از آفرین نامه در فرهنگها ثبت شده قرار داده است. شعرهای بازمانده ازین منظومه (و به‌طور کلی تمام شعرهای ابوشکور) استادانه و دلیل کمال قدرت طبع و صفای قریحه گوینده آنست. ازین مثنوی بر روی هم تا کنون ۴۴۳ بیت فراهم آمده که ۴۳۸ بیت آنرا آقای محمددبیرسیاقی در کتاب «گنج بازیافته» گرد آورده‌اند و پنج بیت دیگر را استاد سعید نفیسی از روی نسخه کهنسال فرهنگ اسدی متعلق به کتابخانه ملی ملک استخراج و در تعلیقات لباب‌الالباب ثبت کرده‌اند.

چون مجموعه ابیات بازمانده از آفرین نامه در مجموعه‌ی گردآمده و به‌طبع رسیده است به آوردن شواهد فراوان از آن نیازمند نیستیم و علاقمندان را به «گنج بازیافته» دلالت می‌کنیم و فقط دو تمثیل از آنرا به‌عنوان نمونه می‌آوریم:

به‌دشمن برت استواری مباد	که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرها	اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخ آرد پدید	ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
زدشمن گرایدون که یابی شکر	گمان بر که زهرست، هرگز مخور!

(گنج بازیافته : ۵-۶)

(این مضمون را پس از ابوشکور بسیاری از شاعران و من جمله استاد طوس

سخن کز دهان بزرگان رود
 نگین بدخشی برانگشتری
 درانگشت شاهان سفالین نمکین
 چو نیکو بود داستانی شود
 ز کهنه به کمتر خرد مشتری
 بدخشانی آید به چشم کهن
 (گنج بازیافته: ۱۴)

۲- مثنوی از شهید بلخی :

زمانه ازین هر دو ان بگذرد
 اگر بازی اندر چغو، کم نگر
 تو بگوال چیزی کزو نگذرد
 و گز باشی سوی بطان میر

۳- مثنوی از ابوالحسن آغاچی :

در آن کوی پیری روانخواه بود
 چو از سر کشتی کزد هر سو نگاه
 که دستش زهر کار کوتاه بود
 چنان شد غراشیده از کینه اش
 شکوید و افتاد بر خاک راه
 که آتش زبانه زد از سینه اش

۴- مثنوی از ابوالفضل بخارایی :

به حیل چو روبه فریبده بود
 سپاهی چو سر دارد از شه دریغ
 به کینه چو شیر ستمبده بود...
 ز نالیدنش کوه شد بی سکون
 شتروار دایم به نوشخوار بود
 بیاید همی کافت آن سر به تیغ
 ز نومیدیش شد دل سنگ خون

۵- مثنوی از ابوالعباس مروزی :

یکی مرد وی را بیاید نخست

۶- مثنوی از ابوالمؤید بلخی :

دلیری که ترسد زیمکاز شیر

۷- مثنوی خجسته سرخسی :

بسند نه کردم به بتکوب خویش
 بر آن شدم کز منش سیر بیش

۱- بگوال: بندوق.

۲- چغو: جنوک، گنجشک.

در آمد یکی خاد چنگال تیز
 ر بود از کفش گوشت و برداز گریز ...
 جوان بودم و پنبه فخمیدمی
 چو فخمیده شد دانه بر چیدمی
 بر این شش ره آمد جهان را گذر
 چنین دان که گفتم برای گذر
 نشسته به صد خشم در کازه‌یی
 گرفته به چنگ اندرون بازه‌یی

۸- مثنوی از ابو عبدالله معروفی بلخی :

وزان پس که بد کرد بگذاشتم
 بر او بر سپاسه نه برداشتم

۹- مثنوی از رودکی :

شاهدهای این مثنوی در « احوال و اشعار رودکی » جلد سوم (ص ۱۰۹۶ تا

۱۱۰۳) مندرج است و این بیت‌ها از آنجاست :

ز قلب آنچنان سوی دشمن بتاخت
 که از هیبتش شیر نر آب تاخت
 چو گشت آن پیروی بیمار غنچ
 ببرد دل زین سرای سپنج
 و گر پهلوانی ندانی زبان
 ورز رود را ماورالنهر دان

ب = هفتربهایی که در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف

(بحر خسرو و شیرین نظامی) سروده شده است :

۱۰- مثنوی ابوشکور بلخی :

بیامد فیلسوفی سخت شیوا
 که باشد در سخن گفتن توانا
 چراغی را که ایزد بر فرورد
 هر آنکس پف کند سبالت بسوزد

۱۱- شاهنامه معروف مسعودی مروزی :

ازین منظومه سه بیت (دو بیت از آغاز و یک بیت از پایان) بازمانده است و بعضی

مصراعهای آن نیز خارج آهنگ می نماید :

نخستین گیومرث آمد به شاهی
 به گیتی در گرفتش پیشگاهی
 چو سی سالی به گیتی پادشا بود
 که فرمانش به هر جایی روا بود

سپری شد زمان خسروانا که کام خویش راندند در جہانا

۱۲- مثنوی از ابوالمثل بخارایی :

به فرهنجیدنش بستم کمر تنگ تو دل رازومکن زین بیشتر تنگ

کسی بی عیب نبود در زمانه رطب را آسته باشد در میانه

۱۳- مثنوی معروفی بلخی :

زتو یارستن این کار دورست نه اندک دور بل بسیار دورست

زپا اورنجن آن سرو آزاد به گل درمانده پای سرو، آزاد

۱۴- مثنوی از شهید بلخی :

چو آلیزنده شد در مرغزاری نباشد بردلش از یار باری

۱۵- مثنوی رودکی :

ازین مثنوی در «احوال و اشعار رودکی» جلد سوم، ص ۱۱۰۹ به بعد یاد شده

است و این بیت از آنجاست :

بہشت آیین سرایبی را برداخت زهر گونه در او تمثالها ساخت

ج = مثنویهایی که در بحر هزج اخرب مقبوض (بحر لیلی و همچون نظامی)

سروده شده است :

۱۶- مثنوی ابوالمثل بخارایی :

فرخار بزرگ و نیک جایست گر معدن آن بت نوایست

۱۷- مثنوی از معروفی بلخی :

آن رفتن و آمدن کجا شد کاری بنوا چه بینوا شد

۱۸- مثنوی رودکی :

بگرفت به چنگ چنگ و بنشست بنواخت به شست چنگ را شست

نه کفشگری که دوختستی نه گندم و جو فروختستی

د = مثنویهایی که در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف (بحر مثنوی مولانا) سروده شده است :

۱۹- مثنوی از ابوشکور بلخی :

چون نیاز آید سزاوارست داد جان من کریان این سالار باد

۲۰- مثنوی ابوالحسن آغاچی :

در گل غربت ز پا بشلیدنم نیست ممکن روی یاران دیدنم

۲۱- مثنوی از ابوالمثل بخارایی :

رفت در دریا به تنگی آبخوست راه دور از نزد مردم دور دست

۲۲- مثنوی از ابوالعباس مروزی :

جان ترنجید از غم هجران مرا از نسیم وصل کن درمان مرا^۱

۲۳- مثنوی از ابوالمؤید بلخی :

عید شد دیگر که آن دلدارشنگ بهر کشتن جامهها پوشد ز رنگ

۲۴- مثنوی کللیله و دمنه از رودکی :

کللیله و دمنه رود کی با این بیت آغاز می شود :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

استاد نفیسی تمام بیتهای بازمانده از این منظومه را (که بیش از صد بیت است)

در جلد سوم احوال و اشعار رود کی گرد آورده اند .

۲۵- مثنوی سندباد نامه از رودکی :

گفت هنگامی یکی شهزاده بود گوهری و پرهنر آزاده بود

شده گرما به درون یکروز گوشت بود فریبی و کلان و خوب گوشت

۱- این بیت را یکی از معاصرین به ابوالعباس نسبت کرده و من در کتب قدما ندیده ام

(حاشیه مرحوم دهخدا در لغتنامه بر بیت مذکور در ذیل: ابوالعباس مروزی).

۵ - مثنویهایی که در بحر خنیف سالم مخبون مقطوع (بحر هفت پیکر نظامی)

سروده شده است :

۲۶- مثنوی ابوشکور بلخی :

آب انگور و آب نیلوفل ممر را از عبیر و مشک بَدَل

۲۷- مثنوی از شهید بلخی :

چون تن خود به برم پاك بشست از مسامش تمام لؤلؤ رُست
نرم نرمك ز برم بیرون شد مهرش از آنچه بود افزون شد

۲۸- مثنوی ابوالحسن آغاچی :

کرگدن فعل جمله بستوهند کر بسو شکل جمله مکروهند

۲۹- مثنوی از ابوالمثل بخارایی :

گفت من پاسخ تو باز دهم آنچه بایست تست ساز دهم

۳۰- مثنوی ابوالعباس مروزی :

تخم محنت پباش در گلشان خنجر کین سپوز در دلشان
آب جو برد پیش آب خوره چون گسست آب برماند خره

۳۱- مثنوی از ابویحیی طاهر بن فضل چغانی :

فاش شد نام من به گیتی فاش من ترسم ز جنگ و ز پرخاش

۳۲- مثنوی ابو عبدالله فرالوی :

کشگر دید برد داور تفت لیف در ... او نهاد و برفت

۳۳- مثنوی معروفی بلخی :

حاکم آمد یکی بغیض و شبست ریشکی گنده و پلیدك و زشت
آن نگارین پری رخ زیبان خوب گفتار و مهتر خوبان
دستفالی که جود او کرده گرد از بحر و کان برآورده

۳۴- مثنوی رودکی :

نیست فکری به غیر یار مرا عشق شد در جهان فیار مرا

و - مثنویهایی که در بحر سریع (بحر مخزن الاسرار نظامی)

سروده شده است :

۳۵- مثنوی از ابوشکور بلخی :

کار بشولی که خرد کیش شد از سر تدبیر و خرد بیش شد

۳۶- مثنوی ابوشعب صالح بن محمد هروی :

افشرد خون دل از چشم او ریخته پالاون مژگان فرو

۳۷- مثنوی رودکی :

جامه پرصورت دهر ای جوان چرك شد و شد به کف گازران
رنگ همه خام و چنان پیچ و تاب منتظرم تاچه برآید ز آب

ز - مثنوی که در بحر مضارع سروده شده است :

۳۸- ای بلبل خوش آوا آوا ده ای ساقی آن قدح باماده

با صد هزار مردم تنهایی بی صد هزار مردم تنهایی^۱

اینها نمونه‌هایی از مثنویهایی است که در دوران سامانی سروده شده و متأسفانه کم و کیف بیشتر بلکه نزدیک به تمام آنها بر ما مجهول است. مرحوم تربیت در سلسله مقالات مثنوی و مثنوی گوینان ایران از شاعری دیگر به نام «بختیاری» نیز اسم برده و تصریح می‌کند که وی نیز مثنوی سروده است. اما بنده درمآخذ و مراجعی که در اختیار داشت به نام این شاعر و شعری از او بر نخورد.

۱- بیتهایی که تاکنون یاد شد از مآخذ و مراجعی مانند اغنامه- احوال و اشعار رودکی- ترجمان البلاغه- المعجم- لغت فرس اسدی- تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول) و گنج با یافته استخراج شده است.

نکته‌یی که بادقت درین مثنویها استنباط می‌شود اینست که تقریباً تمام وزن‌ها و بحرهای رایج در مثنوی‌سراییی، در نخستین سالهای رواج یافتن مثنوی مورد استفاده شاعران قرار گرفته و در هر يك از آنها شاعران متعدد طبع آزمایی کرده‌اند.

مرحوم وحید دستگردی معتقد بود که نظامی گنجوی بحر سریع را خود اختراع کرده و برای نخستین بار مثنوی مخزن الاسرار را درین بحر سروده است. اما چنانکه دیدیم مثنویهایی درین بحر از سه شاعر بسیار متقدم (رودکی، ابوشکور، صالح هروی) وجود داشته و شاید در روزگاری که نظامی سرودن مخزن الاسرار را آغاز کرد، هیچیک ازین مثنویها از بین نرفته بوده است. همچنین در سایر بحرهای خمسۀ نظامی مثنویهای متعدد وجود داشته است و اگر تمام یا بعضی از آنها در دست بود می‌توانستیم میزان اقتباس استاد گنجه (و حتی شاعران قدیمتر از او مانند فخرالدین اسعدگر گانی سراینده ویس و رامین) را ازین آثار تعیین کنیم. اما امروز همین قدر می‌توان گفت که در هر يك از بحرهای پنجگانه خمسۀ نظامی از سه قرن قبل ازو آثاری وجود داشته است و طبعاً چنین آثاری نمی‌توانسته است در شعر شاعران بعدی بی‌تأثیر بماند (چنانکه مضمون بسیاری از همین قلیل مقدار بیت‌های باقی مانده از رودکی و ابوشکور و دیگران در شعر استادان بعدی مانند فردوسی و سعدی و دیگران مورد اقتباس قرار گرفته است).

نکته دیگری که ذکر آن درین مقام ضروری می‌نماید اینست که در بیشتر بیت‌هایی که ذکر شد، يك یا چند لغت مشکل و مجهور یا مرده فارسی در نظر می‌آید؛ و ممکن است چنین تصور رود که اشعار از دست رفته این استادان نیز دارای چنین وضعی بوده و در آنها نیز واژه‌های نامأنوس و دشوار به فراوانی به کار رفته بوده است. اما این تصور درست نیست؛ زیرا این بیت‌ها در فرهنگها باقی مانده و به‌عنوان شاهد اینگونه لغات در فرهنگ ثبت شده است و اگر باقی اشعار آنها نیز دارای اینگونه واژه‌ها بود،

ممکن بود که آنها نیز در صفحات فرهنگها برجای بماند؛ و در هر حال، شعرهای بازمانده در فرهنگهای فارسی هرگز نمونه کاملی از شعر این روزگار نیست و نمی‌تواند تمام مختصات سبکی و لغوی این آثار را باز نماید و قویترین دلیل این مدعا آنست که در شعرهایی که به صورت کامل ازین روزگار باقی مانده است (مانند قصیده‌های خمزیه و دندانیة رودکی) میزان لغتهای نامأنوس و مهجور چندان زیاد نیست. از طرف دیگر آنچه امروز پس از گذشت بیش از هزار سال در نظر ما واژه دشوار و مرده و متروک می‌آید به طور قطع و به استناد سادگی و سهولتی که در شعر استادان این روزگار مشهودست - جزء لغتهای رایج زبان در آن عصر بوده و مدتها بعد رفته رفته از ردیف واژه‌های زنده و مستعمل زبان بیرون رفته و متروک و مهجور شده است. اینک به شمردن مثنویهایی که در دوره غزنوی سروده شده است بپردازیم:

۲- مثنویهایی که در دوره غزنویان سروده شده است:

با آنکه درین دوران تشویق مستقیمی از طرف امیران و پادشاهان و بزرگان برای سرودن مثنوی و به نظم آوردن آثار باستانی ایران نمی‌شد، مهمترین منظومه‌های تاریخ ادبیات ایران درین عصر سروده شده است. علت این امر نخست آن بوده است که گروهی از اینگونه سرایندهگان کار خود را پیش از قدرت یافتن غزنویان آغاز کرده بودند:

«یکی از علل عمده توجه ایرانیان در عهد سامانی (و در تمام قرن پنجم) به نظم کردن و گرد آوردن آثار حماسی، آثاری بود که از نهضت شعوبی و قیام ملی ایرانیان در ذهن آحاد این ملت ماند؛ و به عبارت دیگر فکر مفاخرت به اسلاف و تفضیل قوم ایرانی بر دیگر اقوام جهان محرك اصلی نویسندگان و شاعران در جمع و نظم روایات ملی بود.

«در دوران سامانی امیران و وزیران این فکر را تقویت می کردند. اما چون دور به نوخاستگان خود پسند ترك و امیرانی از امثال ایشان رسید، بهترین وسیله تبلیغ مجد و عظمت خویش را در تشویق شعرا به سرودن قصاید و مثنویهایی در وصف و بیان مناقب و محاسن و جهانگشایی و جهانداری خود دانستند و این کار نخست از محمود غزنوی باشدتی بی مانند آغاز شد و در تاریخ ادبیات ایران به وضعی ناهنجار ادامه یافت، چندان که چون مغولان و تیموریان باتیغهای آخته بیدریغ به ایران تاختند، بعضی از شاعران زبان به مدح... آنان گشودند و ظفرنامه و شهنامههایی در باب آنان پدید آوردند»^۱.

تعداد مثنویهایی که درین روزگار سروده شده بسیار زیادست؛ اما متأسفانه غالب تذکره نویسان برای نقل آثار يك شاعر بیشتر به قصیده و غزل و رباعی او توجه دارند (زیرا درین قالبها يك معنی یا مطلب مستقل و تام در بیتی چند معدود بیان می شود) و جز در صورتی که مثنوی شاعری به حد اعلای شهرت رسیده باشد، یا شاعر جز آن اثری قابل ذکر نداشته باشد، از مثنویهای شاعران چیزی نقل نمی کنند. ازین روی منبع جستجوی مثنویهای فراموش شده و از میان رفته به کتابهای لغت و بلاغت منحصر می شود؛ چه درین گونه کتابها بیشتر نظر مؤلف معطوف به نقل بیتی است که در آن لغتی استعمال شده یا صنعتی لفظی یا معنوی به کار رفته است و برای آنان مثنوی با سایر انواع شعر تفاوتی ندارد.

آنچه در ذیل صورت آن داده می شود به همین طریق گرد آمده است و بنده بی آنکه مدعی استقصا و استقرای تام درین زمینه باشد با تصفح کتابهای معروف ادب و بلاغت (مانند ترجمان البلاغه و حقائق السحر و المعجم) و فرهنگهای گوناگون و دیگر مأخذها نشان بعضی ازین مثنویهای مفقود به دست آورده است و اینست صورت آنها:

الف - مثنویهایی که در بحر متقارب مثنی محذوف (یا مقصور)

سروده شده است :

۱- گشتاسپنامه دقیقی :

این منظومه دارای ۹۸۹ بیت است که در ضمن شاهنامه فردوسی آمده و موضوع آن سلطنت گشتاسپ و ظهور زردشت است .

۲- شاهنامه فردوسی .

۳- وامق و عذرا از عنصری .

۴- سرخ بت و خنگ بت هم از او .

برای عنصری سه مثنوی نام برده اند که دو منظومه آن در بحر متقارب سروده شده است و گردآورنده دیوان عنصری (دکتر یحیی قریب در چاپ اول این دیوان) ۹۲ بیت از مثنویهای بحر متقارب عنصری را از فرهنگها و منابع گوناگون استخراج و در مقدمه دیوان درج کرده است. ازین ابیات سروده شدن وامق و عذرا در بحر متقارب کاملا برمی آید (زیرا نام وامق و عذرا در بیتهایی به بحر متقارب آمده است) . اما از عنصری علاوه بر بیتهای بحر متقارب تعدادی بیتهای پراکنده در بحر خفیف نیز در دست است و بدین جهت معلوم نبود که بیتهای بحر متقارب از کدام منظومه و بیتهای بحر خفیف از کدامیک است .

این مشکل پس از انتشار یافتن ترجمان البلاغه حل شد. رادویانی دو بیت بحر متقارب را با تصریح نام منظومه (سرخ بت و خنگ بت) در کتاب خویش نقل می کند بدین صورت :

« به داستان خنگ بت سرخ بت اندر وصف لشکر عنصری گوید :

همه نام کینشان به پرخاش مرد	دل جنگجوی و بسیج نبرد
همی توختند و همی تاختند	همی سوختند و همی ساختند

(ترجمان البلاغه : ۸۶)

بدین ترتیب روشن می‌شود که دو منظومه «خنگ بت سرخ بت» در بحر متقارب سروده شده است و بیت‌های سروده شده در بحر خفیف از منظومه دیگری شاد بهر وعین الحیات است (که در جای خود شرحش بیاید). اما هنوز يك اشکال دیگر باقی است و آن اینست که همانطور که بیت‌های بحر متقارب عنصری متعلق به دو منظومه است، ممکن است عنصری را در بحر خفیف نیز منظومه یا منظومه‌های دیگری جز شاد بهر وعین الحیات باشد که فعلا از نام و نشان آنها اطلاعی نداریم^۱.

۵- مثنوی از سیدالشعرا لبیبی :

لبیبی را مثنوی (یا مثنوی‌پایی) در بحر متقارب بوده است که ۲۷ بیت از آن در فرهنگها بر جای مانده و این بیتها از جمله آنهاست :

بسیار بسپیدن این کار را	بپذیره شدن رزم و پیکار را
چو بشنید شاه آن پیام نهفت	ز کینه لب خود سخاید و گفت
یکی بساد پیمای کم زن بود	که در کینه باخویش دشمن بود
ز بس رفعتش شاهباز خرد	نیارد برافراز او برپرد
ازین هفت سرازدر عمر خوار	بپرهیزد آنکو بود هوشیار ^۲

این شاعر چهار مثنوی دیگر در بحرهای گوناگون دارد که در جای خود از آنها یاد خواهد شد؛ اما از هیچیک از مثنوی‌های او به اندازه مثنوی بحر متقاربش

۱- تاچندی پیش وامق و عذرای عنصری جزء منظومه‌های ضایع شده به‌شمار می‌رفت. اما اخیراً پرفسور محمدشفیع از استادان و دانشوران هند قسمتی مهم از داستان وامق و عذرای عنصری را که در حقیقت وقایع اصلی داستان است بر اثر تصادفی عجیب و نادر، در میان جلد کتابی خطی یافته و به‌طبع آن سرگرم است. یافته شدن این منظومه و طبع و انتشار آن برای دوستداران شعر و ادب فارسی مژده‌ی سخت مسرت‌بخش است، زیرا عنصری یکی از استادان بزرگ شعرخراسانی است و وامق و عذرای او خواه از نظر اسلوب سخنوری، و خواه از جهت یافته شدن متن داستان گنجینه‌ی بسیار گرانبها و غنیمتی ارزشمند است.

۲- برای دیدن تمام بیتها رك، گنج باز یافته.

شعر در فرهنگها به استشهدا نیامده است .

۶- مثنوی از عسجدی :

در فرهنگ رشیدی این سه بیت در بحر متقارب به عسجدی نسبت داده شده است:

به زخمی کزوغ ^۱ ورا خرد کرد	همین حرب سازند مردان مرد
خدایا تو این جمله را دست گیر	ورستاد ^۲ جودت زما وا مگیر
اگر چه چنارست بر گش بزرگ	نباشد در آن نفع بر گ تورگ ^۳

۷- مثنوی ورقه و گلشاه (قدیم) از عیوقی :

برای اطلاع بیشتر از ترجمه این شاعر و مثنوی وی به تاریخ ادبیات در ایران از استاد دکتر صفا (ج ۱، ص ۶۰۴ به بعد) رجوع شود. آقای دکتر صفابیتی چند از ورقه و گلشاه عیوقی را در تاریخ خود آورده اند و ما چهار بیت آنرا از همان مأخذ نقل می کنیم :

سخن بهتر از نعمت و خواسته	سخن بهتر از گنج آراسته
سخن مر سخنگوی را مایه بس	سخن برتن مرد پیرایه بس
زدانا سخن بشنو و گوش کن	که ناید دگر زاسمان جز سخن
سخن مرد را سربه گردون کشید	سخن کوه را سوی هامون کشید ^۴

۸- مثنوی از شاکر بخاری :

این بیت در فرهنگها به شاکر بخاری نسبت داده شده است :

بدانکس که جانش ز دانش تهیست	ستمیهدنت مایه ابله پیست
-----------------------------	-------------------------

(احوال و اشعار رودکی، ج ۳، ۱۱۷۷)

۱- به فتح اول؛ مهیره گردن .

۲- بدو فتح؛ وظیفه، مقرری .

۳- به دو ضم؛ خرفه .

۴- آقای دکتر صفا وعده فرموده اند که این مثنوی را تصحیح کرده به طبع رسانند و

۹- مثنوی از منجیک ترمذی :

این بیت در لغت فرس اسدی از منجیک دانسته شده است :

توسمین فغی من چو زرین کناغ تو تابان مپی من چو سوزان چراغ
(لغت فرس، ذیل: کناغ = تار ابریشم)

۱۰- مثنوی از خجسته سرخسی :

نشسته به صد خشم در کازه‌یی گرفته به چنگ اندرون بازه‌یی
برین شش‌ره آمد جهان را گذر چنین دادن که گفتم ترا ای گذر
(لغت فرس، ذیل بازه = چو بدستی شتر بانان و گذر = احمق) .

در آمد یکی خاد چنگال تیز ربود از کفش گوشت و برداو گریز
بسند نه کردم به بتکوب خویش شدم نزد آن کز منش سیر بیش
(فرس، ذیل: خاد و بتکوب = ریچالی که از شیر و ماست کنند) .

۱۱- مثنوی از یزدانی :

شهی وقف کرده بر آمال مال چو او نی به مردی کسی ز آل زال

این بیت در ترجمان البلاغه (ص ۱۲) به نام یزدانی ثبت شده است و چنانکه از مضمون آن برمی آید مربوط به حماسه ملی ایران است و ظاهراً از داستانی است که موضوع آن زندگانی پادشاهی از خاندان و فرزندان رستم بوده است .

۱۲- مثنوی از طیبان مرغزی معروف به طیبان ژاژخای :

کسی را که نامش نیاشا بود دك و دیم^۱ او را تماشا بود
(احوال و اشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۸۴)
شده که بخار از دماغ و دهان رخس زیر آژیخ^۲ چشمش نپان
(همان مأخذ: ۱۱۸۷)

۱- دك و دیم : سرو روی .

۲- آژیخ : قی چشم .

چه نسبت بود دشمنت را به تو تویی شاهباز و عدو کرجفو^۱
(همان مأخذ: ۱۱۸۷)

مرا زندگانی بدین جای تلخ همه جای دیگر کنندم زفلخ^۲
(همان مأخذ: ۱۱۸۶)

۱۳- منظومه راحة الانسان یا پندنامه انوشیروان از بدایعی بلخی :

هدایت در مجمع الفصحا (ج ۱ : ۱۷۴-۱۷۵) قسمتی ازین منظومه را نقل کرده است .

۱۴- مثنوی از فرخی سیستانی :

این بیت در لغت فرس اسدی از فرخی دانسته شده است :
یکی شادمانی به اندر جهان خنیده میان کهان و مهان
(دیوان فرخی چاپ دبیر سیاقی: ۴۵۴- به نقل از لغت فرس)

۱۵- مثنوی از بهرامی سرخسی :

عجب نیست از سوز من گر به باغ بتوفد درخت و بسوزد گیاغ
(فرهنگ رشیدی، ذیل: گیاغ = گیاه)

ب- مثنویهای سروده شده در بحر خفیف سالم منخبون مقطوع

(بحر هفت پیگر نظامی) :

۱۶- شاد بهر وعین الحیات از عنصری :

ازین مثنوی شست بیت پراگنده در فرهنگها برجای مانده بوده است که در مقدمه دیوان عنصری (چاپ اول از دکتر یحیی قریب) گردآوری شده و اینست بعضی بیتهای آن :

۱- کرجفو: بلدرچین، كرك .

۲- فلخ: آغاز کار .

چو بیامد به وعد برسامند
 به‌رسن سوی او فرود آمد
 جان سامند را به لوس گرفت
 نکند میل بیهنر به هنر
 فعل آلوده گوهر آلاید
 هر کرا راهبر زغن باشد
 آن کنیزك سبک زبام بلند
 گفتمی از جنبشش درود آمد
 دست و پای و سرش به بوس گرفت
 که بیوسد ز زهر طعم شکر؟
 از خم سر که، سر که پالاید
 گذر او به مرزغن باشد

۱۷- مثنوی از لمبیبی :

ازین مثنوی چهار بیت در فرهنگها نقل شده است :

ستد و داد جز به پیشا دست
 گرچه زردست همچو زرّ پیشین
 دوستا، جای بین و مرد شناس
 زن برون کرد کولک از انگشت
 داوری باشد وزیان و شکست
 یاسفیدست همچو سیم ارزین
 شد نخواهم به آسیای تو آس
 کرد بردوک و دوک ریسی پشت
 (گنج بازیافته: لمبیبی)

۱۸- مثنوی از طیان ژاژخای :

باز گشتم درون شدم به کده
 در کلیدان نبود سخت کده^۱
 (احوال و اشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۸۶)
 مست گشتم به جرعه بگنی^۲
 شد مزاجم زبنگ مستغنی
 (همان مأخذ: ۱۱۸۶)
 چشم و مژگان ز زفك^۳ گندیده
 عنكبوتی به گوه غلتیده
 (همان مأخذ: ۱۱۸۶)

۱- کده: خانه، جویی که در کلیدان فرو افتد تا در نکشاید .

۲- بگنی: شراب جو وارزن .

۳- زفك: فی چشم .

موی ژولیده او به سر دارد شوخگین جامه‌یی به بر دارد

(همان مرجع)

می‌کند چون زبی‌دماغی فاژ^۱ در دهانش نهاد باید ژاژ

(همان مأخذ)

۱۹- مثنوی از بدیع بلخی :

فاش شد نام من به گیتی فاش من نترسم ز جنگ و ز پر خاش

(همان مرجع : ۱۳۰۰)

این بدیع بلخی غیر از بدایعی بلخی سرایندهٔ راحه‌الانسان است ، گواينکه هدایت در مجمع الفصحا ايندو را بديکديگر آميخته است .

۲۰- مثنوی از ابوالحسن بهرامی سرخسی :

زر زپير و سبک برون آورد داد درویش را و خون آورد

(لغتنامه - ذیل: ابوالحسن بهرامی)

۲۱- مثنوی از خباز قاینی :

نکنسی هیچ کار روز دراز کار تو شب بود چو خر بیواز^۲

(احوال و اشعار رودکی: ۱۳۰۲)

۲۲- مثنوی از فرخی سیستانی :

عنصر المعالی کیکاووس در قابوسنامه (باب بیست و نهم ، در اندیشه کردن از دشمن) بیتی را از فرخی (ظاهراً همان فرخی سیستانی) نقل کرده است در ذیل این عبارت :

«چون شغلی فرمایی دو تن را مفرمای تا خلل از آن شغل دور بود که گفته اند :

۱- فاژ: خمیازه، دهن دره .

۲- خر بیواز: خفاش .

دیگ به دو تن اندر جوش نیاید چنانکه خانه به دو کدبانو رفته نیاید. فرخی گفته است :

خانه باشد درو دو کدبانو خاک بینی همیشه تا زانو

(قابوسنامه- چاپ دکتر امین عبدالمجید بدوی: ۱۲۸)

۲۳- مثنوی از قریع الدهر :

آنکه این شعر نرگان گفتست زیر سیصد هزار تن خفتست

(لغت فرس، ذیل: نرگان = گدایان)

دهنش همچو خم نیل پزی چشمها چون کمرنگ رنگری

(رشیدی، ذیل: کمرنگ = دیگ رنگرزان)

۲۴- دوبیت هجو آمیز از کافرك غزنوی :

پسرش گر به خوانش در نگرد پدرش گر به نانش دست برد

بکند چست چشمهای پسر ببرد زود دستهای پدر

(مجمع الفصحا، ج ۱: ۴۸۵)

چنین می نماید که این دوبیت لاقلاً از میان قطعه‌یی هجو آمیز انتخاب شده باشد.

۲۵- مثنوی از مظفری :

چون بینم ترا ز بیم حسود خویشان را کلیك سازم زود

(لغت فرس، ذیل: کلیك = احوال)

۲۶- مثنوی از خسروی سرخسی :

ای سراپای معدن خرمی چشم تو بر دلم نهاده کمی

(لغت فرس، ذیل: کمی = کمین)

خود بر آورد و باز ویران کرد خود طرازید و باز خود بفترد

(لغت فرس، ذیل: فترد = درید)

۲۷- مثنوی از خفاف :

کاشکی سیدی من آن تبمی تا چو تبخاله گرد آن لبمی
(لغت فرس، ذیل: تبخاله)
بزم خوب تو جنت الماوی مثل ساقی تو حورآسا
(همان مآخذ، ذیل: آسا=مانند)

۲۸- مثنوی از شاکر بخاری :

نزشره گنج خواسته توزی بل کزان داد سایلان توزی
(احوال و اشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۷۲)

۲۹- مثنوی از عماره مروزی :

من بساک از ستاک بیدکنم بساتو امروز جفت سبزه منم
(لغت فرس، ذیل: بساک=تاجی که از اسپرغها کنند)

۳۰- مثنوی از کسایبی مروزی :

کوهسار خشینه را پس ازین که فرستد لباس حورالعین
(رشیدی، ذیل خشینه = سفید)

ج- مثنویهایی که در بحر هزج مسدس مقصور یا مخذوف (بحر خسرو و شیرین)

سروده شده است :

۳۱- مثنوی از لبیبی :

خوشا حال لحاف و بستر آهنگ که می گیرنده رشب در برت تنگ
درین محنت سرای شادی و غم که گاهی ماژا باشد گاه ماتم
بود بردل زمشترگان خلنده گهی تیر و گهی ناوک زنده
نیابی در جهان بی مهر یاری نه فرسنگی و نه فرسنگساری

اگر خواهی سپاهش را شماره
 برون باید شد از حد اماره^۱
 زخشم این کهن گرگ زکاره^۲
 ندانم جز درت اندخسواره^۳
 (گنج بازیافته: لیبی)

۳۲- مثنوی از شاکر بخاری :

منم در کشور عشقت خنیده
 دلم از مهر رویت آکنیده
 (احوال و اشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۷۵)
 زاندروایی ارخواهی نجاتی
 ترا باید زجود او براتی
 (همان مرجع: ۱۱۷۶)
 درو افراشته درهای سیمین
 جواهرها نشانده در بلندین^۴
 (همان مأخذ: ۱۱۷۶)
 یکی دانش پڑوهی داشت گربز
 به پرویدن^۵ نگشته هیچ عاجز
 (همان مرجع: ۱۱۷۶)

۳۳- مثنوی از بهرامی سرخسی :

اگر شیر دژآبادش بیند
 چو سگ اندر پس زانو نشیند
 (رشیدی ذیل لغت دژآباد = خشمگین)

۳۴- مثنوی از فصیحی جرجانی :

هدایت درمجمع الفصحا (ج ۱: ۳۸۱) گوید :
 «از چاکران عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس است. صاحب تذکره

۱- اماره به فتح اول : حساب و شمار .

۲- زکاره : لجوج و ستیزه کار .

۳- اندخسواره : پناه .

۴- بلندین: پیرامون در .

۵- پرویدن : چاره جستن .

هفت اقلیم نوشته که مثنوی وامق و عذرا را منظوم کرده است . به نظر فقیر نرسیده .
دو بیت ازو نوشته شد، همانا از آن مثنویست :

هر آنکو مردمان را خوار دارد بدان کو دشمن بسیار دارد
بلارا خود همین يك حال نیکوست که ازوی بازدانی دشمن از دوست

۳۵- مثنوی از طیان ژاژخای :

کسی کو را بگیرد درد قولنج بکافش پشت و زوسر گین برون لنج^۱
کسی را کو بینی درد سرفه بفرمایش تو آب دوغ و خرفه
اگر بیند به خواب اندر قرابه زنی را بشکند میخ کلابه^۲
خورد سیلی زند بسیار طنبور دهد تیزی پیایی همچو تندور^۳

(احوال و اشعار رود کی، ج: ۳: ۱۱۸۷)

د - مثنویهایی که در بحر رمل همدس معذوف یا مقصور (بحر مثنوی مولانا)

سروده شده است :

۳۶- از سیدالشعرا لبیبی :

رفت ریمن مرد خام لك^۴ درای پیش آن فرتوت پیر ژاژخای
(گنج بازیافته: لبیبی)

۳۷- مثنوی از عیاضی سرخسی :

دادش اندر باغ سنجد بوی^۵ بوی بامی گلگون به سنجد بوی بوی
(لغت فرس، ذیل سنجد بوی)

۱- لنجیدن، آختن، برکشیدن .

۲- کلابه: چرخ ریسمان بافی، کلافه .

۳- تندور: تندر، رعد .

۴- لك: هذیان، سخن بیهوده .

۵- سنجدبوی: نوعی گل است .

۳۸- مثنوی از عیوقی :

گر بجنبید در زمانش گیر گوش
بر زمین ده تا که گردد لوش لوش^۱

(تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ : ۶۰۵)

۳۹- مثنوی از شاکر بخاری :

هر که اودر ره رود سرمست و شوخ
افتد اندر خاک خواری از شکوخ^۲

(احوال و اشعار رود کی، ج ۳ : ۱۱۷۷)

۴۰- از طیان ژاژخای :

آمد این شب دیر بامرد خراج
در بجنبانید با بانگ و تلاج^۳
دست و کف و پای پیران پر کلخج^۴
ریش پیران زرد از بس دود نخج^۵
زن چو این بشنیده شد خاموش بود
کفشگر کانا^۶ و مردی لوش بود
از دهان تو همی آید غشاک^۷
پیرگشتی موی رفتت از هباک^۸
مرد را نهمار^۹ خشم آمد ازین
غاوشنگی^{۱۰} به کف آوردش گزین
چون یکی جغبوت^{۱۱} پستان بنداوی
شیر دوشی زو به روزی دو سبوی
زد کلوخی بر هباک آن فزاک^{۱۲}
شد هباک او به کردار مغاک

۱- لوش: پاره .

۲- شکوخ: لغزش .

۳- تلاج: مشغله .

۴- کلخج: چرک .

۵- نخج: جاروب درشت .

۶- کانا: ابله و نادان .

۷- غشاک: گند ،

۸- هباک: تارک .

۹- نهمار: بسیار .

۱۰- غاوشنگ: چوب گاوراندن .

۱۱- جغبوت: حشو آگنده، پنبه‌یی که در میان چیزی نهند .

۱۲- فزاک: پلید، مردار .

نان آن مدخل زبس زشتم نمود از پی خوردن گوارشتم نبود
زشت و نافرخته^۱ و نابخردی آدمی رویی و درباطن ددی

(احوال و اشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۸۵-۱۱۸۷)

در همین مرجع دوبیت دیگر در همین بحر از طیان ژاژخای ثبت است و چون
معنی آن سخت زشت و مستمجن بود از نقل آن خودداری شد .

۵ = مثنویهای سروده شده در بحر هزج مسدس اخرب مقبوضی

(بحر لیلی و مجنون نظامی):

۴۱- از لبیبی :

آن طره مشک ریز دلدار کمر دست مرا به غم گرفتار
(مجمع الفصحا- ۱: ۴۹۳)

۴۲- از عماره مروزی :

نوروز و گل و نبیذ چون زنگ ما شاد و به سبزه کرده آهنگ
(لغت فرس، ذیل: زنگ)

۴۳- از طیان ژاژخای :

در دست کماسه^۲ و بدرها آورده و جمع کرده زرها
(احوال و اشعار رودکی- ۳: ۱۱۸۱)

۴۴- مثنوی از منجیک ترمذی :

رفت برون میر رسیده فرم^۳ پنچ^۴ شده بوق و دریده علم
(لغت فرس، ذیل: فرم)

۱- نافرخته: بی ادب .

۲- کماسه: کاسه چوبین .

۳- فرم: دلتمکی .

۴- پنچ: پنخش .

چند بوی چند ندیم الندم کوش و برون آی ازین غنگک اغم
(همان مرجع، ذیل: غنگک)

۴۵- از خسروی سرخسی:

آینه گونست همه رخشان جز فرسد دست به داهانشان
(لغت فرس، ذیل: رخشان)

و - مثنوی در بحر منسرح مثنی منخور (مفتعلن فاعلات مفتعلن فجع):

۴۶- از منجیک ترمذی:

آمد نوروز و نو دمید بنفشه بر ما فرخنده باد و بر تو مرخشه^۲
(لغت فرس، ذیل: مرخشه)

ز = مثنویهای متفرقه دیگر:

۴۷- از زرین کتاب:

ای قبحه چه یازی زدف به دوک مسرای چنین چون فراستوک
(لغت فرس، ذیل: فراستوک = پرستو)

۴۸- از لبیبی:

گویند نخستین سخن از نامه پازند آنست که بامردم بداصل مپیوند
(گنج باز یافته: لبیبی)

البته می‌توان چنین پنداشت که سه بیت اخیر هر یک مطلع قصیده یاغزلی باشد که بیت‌های دیگر آن ضایع شده است (و این حدس را درباره بعضی بیت‌های دیگر نیز می‌توان زد). در ضمن جستجو بیت‌های دیگری نیز یافت شد که چون گمان

۱- غنگک: چوبی که عصاران چار پارا بدان بندند، مالیند.

۲- مرخشه: نجس.

مطلع قصیده یا غزل بودن در آنها بیشتر می‌رفت فرو گذاشته شد و درین مقام نقل نگردید .

نیز با آنکه ممکن است بعضی ازین مثنویها در اصل کوتاه بوده باشند اما چون مثنوی و مثنوی‌سرایی در شعر فارسی دارای اهمیتی بسزا است در نقل آنها اشباعی رفت؛ در عین حال ، با تمام این ملاحظات از همین مایه شواهد نیز اهمیت فوق‌العاده‌یی که شاعران عهد غزنوی با وجود نامساعد بودن محیط ادبی عصر برای رونق یافتن مثنوی سرایی بدین نوع شعر می‌داده‌اند آشکار می‌شود .

نا تمام